Maktaba Tul Ishaat.com

شرح انوری

برخاصیاتِ ابواب

فصولِ اکبری

مولانا محمد انور بدخشانی

استاذ جامعہ علومِ اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی

Banuri بنوری

www.islaminsight.org

Maktaba Tul Ishaat

تمام فنون کے کتب ہمارے ویب سائٹ اور پلے سٹور سے فری ڈاون لوڈ کریں۔ ہم روزانہ کی بنیاد پر اس میں مزید نئے کتب شامل کر رہے ہیں نئے شامل شدہ کتب لیے روزانہ ہمارے پلے سٹور اور ویب سائٹ کو باقاعدگی سے چیک کیا کریں۔

اپنی کتاب کو ہمارے ویب سائٹ پر شائع کرنے کے لیے رابطہ کریں

تفاسیر	خطبات	منطق
احایث	سیرت	معانی
فقہ	تاریخ	تصوف
سوانح حیات	صرف	تقابل ادیان
درس نظامی	نحو	تجوید
لغت	فلسفہ	نعت
فتاوی	حکمت	تراجم
اصلاحی	بلاغت	تبلیغ و دعوت
آڈیو دروس	مناظرے	تمام فنون

maktaba.tul.ishaatofficial@gmail.com

Maktaba Tul Ishaat.com

شرح انوری

بر خاصیات ابواب

فصول اکبری

از محمد انور بدخشانی

استاذ جامعہ علوم اسلامیہ

علامہ بنوری ٹاؤن کراچی

ناشر

زمزم پبلشرز

۲- جنید مینشن - پاکستان چوک

کراچی ۱ — فون: ۲۶۲۵۷۰۸

جملہ حقوق طبع ناشر محفوظ ہیں

Maktaba Tul Ishaat.com

کتاب کا نام:۔ شرح انوری بر خاصیات ابواب فصول اکبری

مرتب:۔ محمد انور بدخشانی

استاذ جامعہ علوم اسلامیہ علامہ بنوری ٹاؤن کراچی

ناشر:۔ زم زم پبلشرز

۲ جنید مینشن، ڈی میلوڈی روڈ،

نزد پاکستان چوک کراچی۔ فون: ۲۶۲۵۷۰۸

ملنے کا پتہ

۱۔ زم زم پبلیشرز

۲ جنید مینشن، ڈی میلوڈی روڈ،

نزد پاکستان چوک کراچی۔ فون: ۲۶۲۵۷۰۸

۲۔ ادارۃ القرآن و العلوم الاسلامیہ

۴۳۷ ڈی گارڈن ایسٹ، نزد لسبیلہ چوک۔

فون: ۷۲۱۶۴۸۸ - ۷۷۲۳۶۸۸

۳۔ اسلامی کتب خانہ، علامہ بنوری ٹاؤن

کراچی نمبر ۵ فون: ۴۹۲۷۱۵۹

Maktaba Tul Ishaat.com

فہرس موضوعات

١- تمہید ٣

٢- مفہوم خواص ٥

٣- خواص ابواب مجرد ٦

٤- خاصہ نصر (فَعَلَ يَفْعُلُ) ٦

٥- خاصہ ضرب (فَعَلَ يَفْعِلُ) ٧

٦- خاصہ سَمِعَ (فَعِلَ يَفْعَلُ) ٨

٧- خاصہ فَتَحَ (فَعَلَ يَفْعَلُ) ١٠

٨- خاصہ كَرُمَ (فَعُلَ يَفْعُلُ) ١٠

٩- خاصہ حَسِبَ (فَعِلَ يَفْعِلُ) ١١

١٠- خراص ابواب ثلاثی مزید فیہ ١٣

١١- خواص باب إفعال ١٣

١٢- خواص باب تفعیل ٢٠

Maktaba Tul Ishaat.com

١٣- خواص باب تفعّل ٢٤

١٤- خواص باب مفاعله ٢٨

١٥- خواص باب تفاعل ٣٠

١٦- خواص باب افتعال ٣٣

١٧- خواص باب استفعال ٣٥

١٨- خواص باب انفعال ٣٩

١٩- خواص باب افعيعال ٤١

٢٠- خواص باب افعلال وافعيلال ٤٢

٢١- خواص باب افعوّال ٤٣

٢٢- خواص فعلل رباعی مجرد ٤٤

٢٣- خواص تفعلل (رباعی مزید فیه) . . ٤٥

٢٤- خواص افعنلال ٤٥

٢٥- خواص باب افعلال ٤٦

٢٦- فهرس موضوعات ٤٧

Maktaba Tul Ishaat.com

بسم الله الرحمن الرحيم

تمهيد

الحمد لله الذى يصرّف القلوب كيف يشاء، والصلاة والسلام على سيد الرسل وخاتم الأنبياء، وعلى اله وصحبه ومن تبعهم من الأتقياء.

أما بعد: رفيق محترم وأستاذ الجامعة جناب مولانا امداد الله صاحب در دوران امتحان شش ماهى ترغيب داد كه اگر خاصيات ابواب "فصول اكبرى" را تشريح وترتيب داده به طبع رساينده شود براى طلاب

Maktaba Tul Ishaat.com

صفّ ثانوی عام خیلی مفید خواهد بود، چنانچه نظر به مشورهٔ موصوف بسیار به سرعت تمام این چند صفحات تحریر شد.

محمد انور بدخشانی

٦/ ٥/ ١٤١٥هـ

الموافق

١٢/ ١٠/ ١٩٩٤م

Maktaba Tul Ishaat.com

مفہوم خاصیت

خاصیات جمع خاصیة است، وخاصیة در لغة اثر چیزی را گویند، چنانچه در عرف گفته می شود "خاصیت آتش گرمی است، وخاصیت آب رطوبت است".

ودر اصطلاح: خاصیت وصف را گویند که مخصوص به یک شی باشد ودر غیر آن یافته نه شود، مثل ضحک که خاصیت انسان است ودر دیگر چیزها یافته نه می شود.

Maktaba Tul Ishaat.com

خواص ابواب ثلاثی مجرد

بدان که سه باب اوّل ثلاثی مجرد (نَصَرَ یَنْصُرُ ضَرَبَ یَضْرِبُ سَمِعَ یَسْمَعُ) اصول دیگر ابواب اند (چون طوریکه در معنای ماضی ومضارع این ها اختلاف است، در حرکت عین کلمه نیز اختلاف دارند، امّا بقیهٔ ابواب سه گانه اگرچه مفهوم ماضی ومضارع شان مختلف است، امّا حرکتِ عین کلمه در ماضی ومضارع آنها یکسان است).

۱- خاصهٔ نصر (فَعَلَ یَفْعُلُ)

همین هر سه باب (اگرچه) در کثرت خواص برابر اند، لیکن مغالبه (اظهار غلبه) خاصهٔ نَصَرَ

Maktaba Tul Ishaat.com

(فَعَلَ یَفْعُلُ) است.

مغالبه: عبارت است از ذکر کردنِ فعل مجرّد بعد از ذکر کردنِ فعلی از باب مفاعلهٔ برای اظهار نمودنِ غلبهٔ یکی از جانبین بر دیگر.

مثال فعل ماضی: مثل خَاصَمَنِیْ فَخَصَمْتُه او با من خصومت (نزاع) کرد پس من در خصومت به او غالب شدم.

مثال فعل مضارع: نحو یُخاصِمُنِیْ فَأَخْصُمُه او با من خصومت می کند پس من در خصومت به او غالب می شوم.

۲- خاصهٔ ضرب (فَعَلَ یَفْعِلُ):

البته مغالبه در مثال (واوی باشد یا یائی) ودر اجوف یائی وناقص یائی از باب ضرب می آید.

Maktaba Tul Ishaat.com

أمثله :

(١) وَاَعَدَنِیْ فَوَعَدْتُه، یُوَاعِدُنِیْ فَاُعِدُه، یَاسَرَنِیْ فَیَسَرْتُه، یُیَاسِرُنِیْ فَاُیْسِرُه.

(٢) بَایَعَنِیْ فَبَعْتُهُ، یُبَایِعُنِیْ فَاُبَیْعُه.

(٣) رَامَانِیْ فَرَمَیْتُه، یُرَامِیْنِیْ فَاَرْمِیْه.

بلی، مغالبهٔ اجوف واوی وناقص واوی از نصر می آید.

٣- خاصهٔ فَعِلَ (بکسر العین):

افعال داله بر علل (بیماری ها) واحزان (غم ها) وفَرَح (خوشی ها) زیاده تر از باب فَعِلَ یَفْعَلُ می آیند نحو مَرِضَ یَمْرَضُ، وحَزِنَ یَحْزَنُ، وفَرِحَ یَفْرَحُ.

وافعال دلالت کننده بر الوان (رنگ ها) وعیوب وحُلی (اعضای که سبب زینت باشند نیز از فَعِلَ یَفْعَلُ

Maktaba Tul Ishaat.com

می آیند.

مثال لون: شَهِبَ یَشْهَبُ (بمعنی غالب شدن سفیدی بر سیاهی.

مثال عیب: عَوِرَ یَعْوَرُ (به معنای کور شدنِ یک چشم).

مثال حلی: بَلِجَ یَبْلَجُ (بمعنای کشاده ابرو شدن) البته چندی (یعنی بسیار کم) از الوان وعیوب وحلی از (کَرُمَ) فَعُلَ بضم عین نیز آمده.

مثال لون از فَعُلَ: نحو أَدُمَ یَأْدُمُ (بمعنای گندم گون شدن، وبَلُقَ یَبْلُقُ (بمعنای ابلق شدن.

مثال عیب از فَعُلَ: نحو حَمُقَ یَحْمُقُ (بمعنای احمق شدن.

مثال حلی از فَعُلَ: نحو رَعُنَ یَرْعُنُ (بمعنای سست شدنِ بدن وکمزور شدن).

Maktaba Tul Ishaat.com

٤- خاصهٔ فَتَحَ (فَعَلَ يَفْعَلُ)

این است که در مقابلهٔ عین یا لام او بودن حرف حلق لازم است، نحو سَأَلَ يَسْأَلُ وقَرَأَ يَقْرَأُ امّا رَكَنَ يَرْكَنُ (بمعنای مائل شدن) که از فَعَلَ يَفْعَلُ معلوم می شود ودر مقابل عین یا لام حرف حلق ندارد علتش این است که ماضی این را از نَصَرَ گرفته اند ومضارعش را از سَمِعَ، واین عمل را تداخل می گویند، پس در حقیقت از دو باب است نه که از یک باب، امّا در أبی یأبَی که حرف حلق در مقابلهٔ فای کلمه است نه در عینُ یا لام کلمه جان خلاصی چنین کرده اند که این شاذ است.

٥- خاصهٔ كَرُمَ (فَعُلَ يَفْعُلُ)

آن است که از صفات خلقیه (طبعیه) می آید، خواه آن صفات حقیقةً ودر واقع طبعی باشند، ویا که

Maktaba Tul Ishaat.com

حکمًا ویا مشابه به صفت طبعی باشند.

مثال صفات خلقی حقیقةً: صَغُرَ وکَبُرَ وحَسُنَ که همه از باب فَعُلَ یَفْعُلُ می آیند.

مثال صفت خلقی حکمًا: فَقُهَ یَفْقُهُ چون فقاهت نیز بعد از تمرین وممارست مانند صفت طبعی می گردد، پس اگر فقاهت مثل صفت طبعی پخته شده باشد فعْل آن از باب کَرُمَ می آید، واگر پخته نه شده باشد از باب سَمِعَ می آید.

مثال صفت مشابه به صفت خلقی: چون طهارت از حیض که از طَهُرَ یَطْهُرُ می آید.

٦- خاصهٔ باب حَسِبَ (فَعِلَ یَفْعِلُ)

از باب حَسِبَ چند الفاظ به شمار می آید که درین کتاب (فصول اکبری) هژدهٔ آن مذکور است:

(١) نَعِمَ یَنْعِمُ دارای نعمت شدن وخوش شدن.

Maktaba Tul Ishaat.com

(٢) وَبِقَ يَبِقُ بمعنای هلاک شدن (چنانچه موبقات بمعنای مهلکات است)

(٣) وَمِقَ يَمِقُ بمعنای دوست داشتن.

(٤) وَفِقَ يَفِقُ بمعنای سازگار وموافق شدن.

(٥) وَثِقَ يَثِقُ بمعنای اعتماد داشتن.

(٦) وَرِثَ يَرِثُ بمعنای وارث گردیدن.

(٧) وَرِعَ يَرِعُ بمعنای پرهیزگار شدن واز خدا ترسیدن.

(٨) وَرِمَ يَرِمُ بمعنای آماسیدن وورم کردن.

(٩) وَرِيَ يَرِي بیرون کردن آتش از سنگ چقماق.

(١٠) وَلِيَ يَلِي بمعنای نزدیک شدن.

(١١) وَعِرَ يَعِرُ بمعنای منع کردن ومشکل بودن.

(١٢) وَحِرَ يَحِرُ کینه داشتن وعداوت کردن.

(١٣) وَلِهَ يَلِهُ حیران شدن، وغمگین شدن.

(١٤) وَهِلَ يَهِلَ وهم نمودن چیزیکه حقیقت نداشته باشد.

(١٥) دَعِمَ يَدْعِمُ دعای نعمت کردن برای کسی، ومدد

Maktaba Tul Ishaat.com

کردن.

(۱٦) وَطِئَ یَطَئُ کوفتن چیزی در زیر پا وپایمال کردن.

(۱۷) یَئِسَ یَیْئَسُ نا امید شدن.

(۱۸) یَبِسَ یَیْبَسُ خشک شدن.

خواص ابواب ثلاثی مزید فیه

۱- خواص باب افعال:

۱- متعدی گردانیدن یعنی رسانیدن مصدر مجرد از فاعل به مفعول، مثل خَرَجَ زَیْدٌ (بیرون شد زید) که این فعل لازمی است وخروج از فاعل "زید" ابدیگر کس تجاوز نه کرده است، امّا أَخْرَجْتُه (بیرون کردم زید را) متعدی است که خروج از متکلم که (فاعل أخرجتُه) باشد به مفعول که زید باشد تجاوز

Maktaba Tul Ishaat.com

نمودن رسیده است، یعنی من زید را آماده ساخته ام برای خارج شدن.

۲- دیگر خاصهٔ افعال تصییر است، مانند این قول که "أَحْفَرْتُه نهراً" یعنی گرداینده ام زید را حافرِ نهر (کَنُندهٔ نهر) مجرد این که حَفَرَ زید نهراً باشد متعدی بود به یک مفعول بعد از تصییر متعدی شد بدو مفعول، وهمچنان أَعْلَمْتُه زیداً فاضلا من گردانیدم فلان را عالم به اینکه زید فاضل است. ومجرد این (علمتُ زیدا فاضلا) متعدی بود به دو مفعول بعد از تصییر متعدی شد به سه مفعول.

۳- وگاه باب افعال متعدی را لازمی می سازد نحو أَحْمَدَ (زید) یعنی خوب شد زید، ومانند کبّه فأکبّ سرنگون کرد او را پس او سرنگون شد، در اول مجرّد آن حَمِدَ متعدی است ودر ثانی کَبَّه نیز

Maktaba Tul Ishaat.com

متعدی است، لیکن همزهٔ باب افعال هر دو را لازمی گردانید.

٤- وگاهی باب اِفعال برای تعریض می آید یعنی عرض (پیش) کردنِ مفعول فعل مجرد تا محل مصدر گردد مثل أَبَعْتُه پیش کردم آن را برای بیع (فروختن) وفعل مجردِ آن باین طور است بِعْتُه من فروختم آن را، پس همان چیزیکه که در مجرد مفعول بود اینجا نیز مفعول است، لیکن محل بیع قرارد داده شده است که تا هنوز بیع به آن واقع نه شده است، چون اولا برای بیع عرض کرده می شود وباز فروخته می شود، یعنی مرتبهٔ أَبَعْتُه از مرتبهٔ بِعْتُه مقدم است.

٥- وگاه باب اِفعال برای وجدان ویافتن چیزی موصوف به مصدر مجرد آن می آید، نحو "أبخَلتُه"

Maktaba Tul Ishaat.com

من او را یافتم بخیل، یعنی موصوف به صفت بخل، ونحو "أَحْمَدْتُهُ" یافتم او را موصوف به اوصاف حمیده.

فرق این است که در مثال اول مجرد لازمی است ودر ثانی متعدی.

٦- وگاه برای سلب مأخذ (مصدر مجرد) می آید، مانند "شکی" شکایت کرد فلان، فَأَشْکَیْتُهُ پس دور کردم شکایت او را.

٧- وگاه برای اعطای مأخذ می آید نحو "أَعْظَمْتُ الکلبَ" استخوان دام سگ را (أی أعطیت الکلبَ عظمًا) ونحو أَشْوَیْتُهُ گوشت بریان دادم او را (أی أعطیته الشواء) ونحو "أَقْطَعْتُهُ قُضبانا" دادم به او قطعهٔ شاخ ها را.

٨- وگاه برای رسیدن می آید اگر مأخذ از قسم

Maktaba Tul Ishaat.com

زمان باشد، نحو "أصْبَحَ" در وقت صبح رسید.

۹- وگاه برای در آمدن (داخل شدن) می آید اگر مأخذ از قسم مکان باشد، نحو أعْرَقَ یعنی در عراق داخل شد.

۱۰- وگاه برای صیرورت می آید واین بر سه قسم است: (۱) گردیدنِ چیزی صاحب مأخذ نحو "ألبَنَت الناقةُ" صاحب شیر گردید شتر.

(۲) گردیدنِ کسی صاحب چیزیکه آن موصوف به مأخذ باشد نحو "أجْرَبَ الرجلُ" مرد صاحب شتری گردید که آن موصوف است به صفت جَرَب خارش.

(۳) گردیدنِ چیزیی صاحب چیزی در مأخذ، نحو "أخْرَفَت الشاة" صاحب ولد شد گوسفند در وقت خریف.

Maktaba Tul Ishaat.com

١١- وگاه باب افعال برای اظهار لیاقت می آید، یعنی مستحق بودن چیز به مدلول مأخذ، نحو "ألامَ الفَرْعُ" لائق ومستحق ملامت شد سردار ورئیس قوم.

١٢- وگاه برای حَيْنُونة (رسیدن وقت مأخذ، می آید نحو: أحْصَدَ الزَرعُ أی جاء حین حصاد الزرع یعنی رسید وقت حصاد ودرو کردن زراعت.

١٣- وگاه برای مبالغه می آید، نحو "أثْمَرَ النَّخْلُ" درخت خرما ثمر بسیار آورد، و "أسفَر الصُّبحُ" خوب روشن شد صبح.

١٤- وگاه برای ابتداء (عدم رعایت معنی مجرد) می آید نحو "أرقَلَ" که بمعنی أسْرَعَ (جلدی کرد) است، ونحو "أشْفَقَ" یعنی ترسید، درین هر دو معنای مجرّد را اصلا رعایت کرده نه شده است؛

Maktaba Tul Ishaat.com

چون مجرد (أَرْقَلَ) "رَقَلَ" اصلا مستعمل نیست ومجرد "أَشْفَقَ شفقت بمعنای مهربانی آمده است.

١٥ - وگاه موافق مجرد می آید، نحو "دَجی اللیل" و "أَدْجی" یعنی تاریک شد شب.

١٦ - وگاه برای نسبت می آید مثل باب تفعیل، نحو أَكْفَرَه وكَفَّرَه یعنی او را نسبت کرد به کفر.

١٧ - وگاه موافق تفعّل می آید نحو "أَخبَيْتُه" و "تخبَّيْتُه" یعنی خیمه نصب کردم برای او.

١٨ - وگاه موافق باب استفعال می آید، نحو "أَعْظَمْتُه واسْتَعْظَمْتُه" یعنی بزرگ پنداشتم او را.

١٩ - وگاه مطاوع فَعَلَ وفَعَّلَ می آید، وآمدن أَفْعَلَ را بعد از فَعَلَ وفَعَّلَ (تا دلالت کند بر پذیرفتن مفعول اثر فاعل را) مطاوعت می گویند.

ومطلق مطاوعت: آنست که مفعول فعل اول را

Maktaba Tul Ishaat.com

در فعل ثانی فاعل گردانیده شود.

مثال مطاوعت فَعَلَ: نحو کَبَبْتُهُ فَأَکَبَّ سرنگون کردم او را پس او سرنگون شد.

مثال مطاوعت فَعَّلَ: نحو بَشَّرْتُهُ فأبشَرَ مژده دادم او را پس او مسرور شد.

ملاحظه باید کرد که درین مثال أفْعَلَ را بعد از فَعَلَ وفعّل آورده شده است، وآنچه در فعل اول "کَبَبْتُهُ وبشَّرْتُهُ" مفعول بود (که مرجع ضمیر "ه" باشد) در فعل ثانی "أکَبَّ و أبشَرَ" فاعل واقع شده است، ومفعول فعل اول اثرِ فاعلَ بودن را در فعل ثانی پذیرفته است.

۲- خواص باب تفعیل:

۱- برای تعدیة (رسانیدن معنای فعل لازمی به

Maktaba Tul Ishaat.com

مفعول) می آید، نحو "نزل" فرود آمد، واین مجرد ولازمی است و "نزَّلْتُه" فرود آوردم او را.

٢- وگاه برای تصییر می آید، نحو "شَسَّعْتُ النَّعْلَ" أی صیَّرتُه ذا شِسعٍ، یعنی گردانیدم نعل را صاحب شِسع (آن تسمهٔ که در بین دو انگشتِ پا می باشد).

٣- وگاه برای سلب مأخذ می آید چنانچه در فعل مجرد گفته می شود "قَذِیت عَینُه" یعنی چشم او غبار آلود شد، ودر سلب مأخذ گفته می شود "قَذَّیتُ عَینُه" دور کردم از چشم او غبار را.

٤- وگاه برای صیرورت می آید یعنی گردیدن فاعل موصوف به مأخذ، نحو "نَوَّرَ الشجَر" صاحب گل شد درخت، یعنی درخت گل کرد.

٥- وگاه برای بلوغ یعنی رسیدن ودرآمدن می

Maktaba Tul Ishaat.com

آید، نحو "خَيَّمَ" در خیمه درآمد، و "عَمَّقَ" به عمق چاه رسید.

٦- وگاه برای مبالغه می آید، واین زیاده تر است، ومبالغه بر سه قسم است: (١) مبالغه در اصل فعل، نحو "صَرَّحَ" خوب تصریح کرد وظاهر نمود، و "جَوَّلَ" خوب بسیار گشت کرد.

(٢) دوم مبالغه در فاعل، نحو "مَوَّتَ الإبلُ" شتر های بسیار مرد.

(٣) سوم مبالغه در مفعول، نحو "قَطَّعْتُ الثيابَ" (خیاط می گوید لباس) های بسیار را بریدم.

٧- وگاه برای نسبت کردن مفعول به مأخذ می آید، نحو "فسَّقْتُه" نسبت کردم او را به فسق.

٨- وگاه برای پوشانیدن مأخذ می آید، نحو "جَلَّلْتُها" یعنی دابّه را جل پوشانیدم.

Maktaba Tul Ishaat.com

۹- وگاه برای خلط کردن چیزی به مأخذ می آید، نحو "ذَهَّبتُه" زر اندوه کردم شمشیر را یعنی شمشیر را به زر مزیّن نمودم.

۱۰- وگاه برای تحویل می آید، یعنی گردانیدن چیزی عین مأخذ یا مثل مأخذ، نحو "نصّرتُه" او را نصارا گردانیدم و "خَیَّمتُه الرداء" چادر را برای او مثل خیمه گردانیدم.

۱۱- وگاه برای اختصار حکایت (از یک کلام طویل) می آید، مانند "هلّل" أی قال: لا إله إلا الله، و "سبّح" قال: سبحان الله.

۱۲- وگاه برای موافقت مجرّد می آید یعنی بمعنای اصل فعل می آید نحو تَمَّرْتُه من او را تمر دادم چون تَمَرْتُه (به تخفیف میم) نیز همین معنی دارد.

۱۳- وگاه برای موافقهٔ أفْعَلَ (باب إفعال) می

Maktaba Tul Ishaat.com

آید نحو تَمَّرَ الرّطب یعنی خرمای تر به مرتبهٔ تمر رسید، چون معنای أتْمَرَ الرطبُ نیز همین است.

١٤- وگاه بمعنای تَفَعُّل می آید نحو "تَرَّسَ" که بمعنای تترّس آست، یعنی سپر را به کار برد (واستعمال کرد).

١٥- وگاه ابتداءً استعمال کرده می شود، یعنی اگرچه مجردِ آن مستعمل نباشد نحو: "لَقَّبَه" به او لقب گذاشت، مجرّد این اصلا مستعمل نیست، ونحو "جرّب" امتحان کرد چیزی را، ومجرد این اگرچه مستعمل است، لیکن باین معنی مستعمل نیست، بلکه بمعنای خارش است.

٣- خواص باب تَفَعُّل:

١- مطاوع فَعَّل (باب تفعیل) می آید یعنی

Maktaba Tul Ishaat.com

مفعول فَعَّل فاعل واقع می شود در تَفَعَّلَ نحو "قَطَّعْتُه فَتَقَطَّعَ" من قطع کردم (بریدم) او را پس قطع شد (یعنی بریده شد) مرجع ضمیر (ه) که در فعل اول مفعول بود در فعل دوم فاعل واقع شده ونحو "أدَّبْتُه فَتَأدَّب" ادب آموختم او را پس وی با ادب شد.

٢- وگاه برای تکلّف در حصول مأخذ می آید نحو "تَجَوَّعَ" قصداً وبه تکلّف خود را گرسنه ساخت، یعنی جوع را به خود آورد، و "تکَوَّفَ" به تکلّف خود را کوفی ظاهر نمود.

٣- وگاه برای اجتناب می آید یعنی پرهیز کردن از مأخذ نحو "تَحَوَّبَ" یعنی از حوب (گناه) پرهیز واجتناب نمود.

٤- وگاه برای پوشیدن مأخذ می آید نحو "تَخَتَّم" یعنی انگشتری پوشید (در انگشتِ خود

Maktaba Tul Ishaat.com

انداخت).

٥- وگاه برای عمل وبکاربردن مأخذ می آید نحو "تَدَهَّنَ" دهن را (روغن را) استعمال نمود، و "تَتَرَّسَ" سپر را بکار برد و "تَخَيَّمَ" خیمه را استعمال کرد.

٦- وگاه برای اتخاذ می آید، یعنی ساختن مأخذ ویا گرفتن مأخذ، ویا چیزی را مأخذ ساختن، ویا چیزی را در مأخذ گرفتن (یعنی مأخذ را ظرف قرار دادن، مثال اول: "تَبَوَّبَ" یعنی دروازه ساخت (أی صنع بابًا) یا دربان گرفت.

مثال دوم: "تَجَنَّبَ" یعنی گوشه گرفت (أی أخذ جانبًا لجلوسه) مثال سوم: "تَوَسَّدَ الحَجَرَ" سنگ را تکیه ساخت (أی أخذ الحجر وسادةً).

مثال چهارم: "تَأَبَّطَه" أی أخذه فی إبطه یعنی

Maktaba Tul Ishaat.com

در زیر بغل گرفت آنرا.

۷- وگاه برای اظهار تدریج می آید که آن عبارت است از تکرار عمل به مهلت، نحو: "تَجَرَّعَ" و "تَحَفَّظَ" یعنی قطره قطره نوشید، واندک اندک حفظ کرد.

۸- وگاه برای تحوّل می آید، یعنی گردیدن چیز عین مأخذ یا مثل مأخذ نحو: "تَنَصَّرَ" نصرانی گردید و "تَبَحَّرَ" مانند بحر گردید در علم.

۹- وگاه برای صیرورت می آید، نحو: "تَمَوَّلَ" (صار ذا مال) یعنی صاحب مال گردید.

۱۰- وگاه موافق مجرّد وأفعل وفَعّل واستَفعلَ می آید مثال اول: "تَرَوَّحَ" که بمعنی راح است یعنی در بیگاه رفت، مثال دوم: "تَهَجَّدَ" که بمعنای أَهْجَدَ است یعنی دور کرد خواب خود را، مثال سوم:

Maktaba Tul Ishaat.com

"تَكَذَّبَ" که بمعنای كَذَّبَ است یعنی به دروغ نسبت کرد او را.

مثال چهارم: نحو "تَعَظَّمَ" که بمعنای استعْظَم است یعنی طلب عظمت وبزرگی کرد.

١١- وگاه ابتداءً استعمال کرده می شود که معنای مجرد دران ملحوظ نه می باشد؛ چون مجرد آن مستعمل نیست، ویا مجرد آن بمعنای دیگر استعمال شده است، نحو: "تَشَمَّسَ" در آفتاب ایستاد (مجرد این مستعمل نیست) ونحو "تكَلَّم" سخن کرد مجرّد این (كَلْم) بمعنای زخم استعمال می شود.

٤- خواص باب مفا عله:

١- برای مشارکت در اصل فعل می آید، هم در

Maktaba Tul Ishaat.com

فاعلیت وهم در مفعولیت، لیکن صدورِ فعل از یکی صراحةً می باشد واز دیگر ضمنًا، نحو "قَاتَلَ زَیدٌ عمرًا" جنگ کرد زید با عمرو، زید می خواست که عمرو را قتل کند وعمرو می خواست که زید را قتل کند، اگرچه صدور قتال از زید صراحةً معلوم می شود، واز عمر وضمنًا.

۲- وگاه برای موافقت مجرد می آید یعنی بمعنای مجرّد نحو "سافرت" من سفر کردم، درین صدور فعل از یک شخص است وبس.

۳- وگاه بمعنای أفْعَلَ می آید، نحو "باعَدتُه" که بمعنای أبْعَدتُه است یعنی دور کردم او را.

٤- وگاه بمعنای فَعَّلَ می آید، نحو "ضَاعَفَ" که بمعنای ضَعَّفَ آمده است، یعنی دو چند کرد او را.

Maktaba Tul Ishaat.com

٥- وگاه بمعنای تفاعل می آید، نحو "شَاتَمَ زَيْدٌ وعَمرٌو" که بمعنای تشاتما است، یعنی زید وعمرو یک دیگر را دشنام دادند ودرین هر دو فاعل اند.

٦- وگاه ابتداءً استعمال می شود که نه شراکت را اعتبار است، ونه معنای مجرد دران ملحوظ می باشد، نحو "قاسَى زَيدٌ هذه االشدة" برداشت کرد زید این سختی را، مجرد این قسوةٌ بمعنای سخت دل بودن است نه که برداشت کردن، ونحو "تَأخّمتْ هذه الأرض تلك الأرضَ" متصل شد حد این زمین به حد آن زمین، ومجرّد این اصلا مستعمل نیست.

٥- خواص باب تفاعل:

١- برای شراکت دو چیز می آید در صدور وتعلق فعل صراحةً، نحو "تَشَاتَمَا" یک دیگر را

Maktaba Tul Ishaat.com

دشنام دادند، و "تَضَارَبَا" یک دیگر را زدند، ضرب وشتم از هر یک صراحةً صادر شده وبه دیگر تعلق می گیرد.

٢- وگاه برای شراکت در صدور فعل می آید وبس، نحو "تَرَافَعَا شَيْئًا" هر دو برداشتند یک چیز را، درین مثال صدور رفع از هر دو است، لیکن تعلق رفع بآن یک چیز است نه به فاعل (بردارندگان).

٣- وگاه برای در خیالِ غیر انداختن می آید وجود مأخذ را در فاعل (اگر چه در واقع مأخذ مودجو نباشد) مانند "تمارضَ" خود را مریض نشان داد، وبیمار ظاهر نمود، و "تَجَاهَلَ" خود را نادان ظاهر کرد.

٤- وگاه مطاوع فاعلَ بمعنای أفعَلَ واقع می

Maktaba Tul Ishaat.com

شود، نحو "باعَدتُّه" (که بمعنای أبْعَدتُه است) فَتَباعَد من دور کردم او را پس او دور شد.

٥- وگاه برای موافقتِ مجرّد می آید در عدم شراکت فعل بین دو شخص، نحو "تعالی" که بمعنای عَلا است یعنی خدا بسیار بلند مرتبه است که در علو خدا کسی با او شریک نیست.

٦- وگاه بمعنای أفْعَلَ استعمال می شود، نحو "تَیَامَنَ" در یمن داخل شد، چنانچه أیَمَنَ نیز به همین معنی (در یمن داخل شد) می آید.

٧- وگاه ابتداءً استعمال می شود بدون شراکت، وبدون لحاظ معنای مجرد آن، نحو "تبارك" بسیار بابرکت است، چون مجرد این بروك وبَرْك است که بمعنای به زانو نشستن شتر می آید.

٨- هر فعلیکه در باب مفاعله دو مفعول می

Maktaba Tul Ishaat.com

خواسته باشد (نحو "جاذبت زیداً ثوبا) در تفاعل یک مفعول می خواهد نحو "تجاذبا ثوبا".

واگر در مفاعله یک مفعول می خواسته باشد مثل "قاتل زید عمراً" در تفاعل لازمی می باشد، نحو "تقاتل وزید وعمر" با یک دیگر قتال کردند.

٦- خواص باب افتعال:

۱- یک خاصیت این باب اتخاذ است، واین چهار صورت دارد: (الف) ساختن وتیار کردن مأخذ، نحو "اجتحرَ الضبّ" جُحر ساخت یعنی سوراخ ساخت برای خود سوسمار وبعض این مثال را ذکر کرده اند "احْتَجَرَ" برای خود حجره ساخت.

(ب) گرفتن مأخذ، نحو "اجْتَنَب" جانب گرفت ویک طرف شد (ویا اجتناب وپرهیز کرد).

Maktaba Tul Ishaat.com

(ج) چیزی را مأخذ ساختن، نحو "اِغتَذَی الشاةَ" گوسفند را غذای خود گردانید.

(د) چیزی را در مأخذ گرفتن، نحو "اِعْتَضَدَه" در عضد یعنی در بازوی خود گرفت آن چیز را.

۲- دیگر خاصیت این باب کوشش وقصد نمودن است در کاری، نحو "اِکْتَسَبَ المال" به کوشش حاصل کرد مال را.

۳- وگاه برای اختیار نمودنِ فعل برای خودِ فاعل می آید، نحو "اِکتَالَ" پیمانه کرد (دانه را برای خود" واز همین است قوله تعالی: ﴿إذا اکتالوا علی الناس یستوفون﴾.

٤- وگاه برای مطاوعت فَعَلَ می آید، نحو "غَمَمْتُه فَاغتَمَّ" من غمگین ساختم او را پس وی غمگین شد، آنچه در فعل اول مفعول بوده، در دوم

Maktaba Tul Ishaat.com

فاعل واقع شد، واثر فعلِ اوّل در فاعل فعل ثانی یافته شده.

۵- وگاه موافق مجرد می آید، که زیادت حرف را در معنی اعتبار کرده نه می شود، نحو "اِقْتَدرَ" که بمعنای قَدَرَ یعنی قادر شدن است.

٦- وگاه موافق أفْعَلَ می آید، نحو "احتجز" در حجاز درآمد یا به حجاز رسید ومعنای "آحجز" (از باب إفعال) نیز همین است.

۷- وگاه موافق تَفَعَّل می آید، نحو "اِرْتدی وتردَّی" یعنی چادر پوشید.

۸- وگاه موافق تَفَاعل می آید، نحو "اِخْتَصَمَ زیدٌ وعمرو" خصومت کرد زید با عمرو وتَخَاصَمَ زید وعمرو نیز به همین معنی است.

۹- وگاه ابتداءً استعمال می شود بدون لحاظ

Maktaba Tul Ishaat.com

معنای مجرّد، نحو "استلم الحجر" سنگ را بوسه کرد، ومجردش باین معنی نیامده است.

۷- خواص باب استفعال:

۱- یکی از خواص این باب طلب است، یعنی برای طلب می آید، نحو "استطعم" طعام طلب کرد، واستطعمتُه طعام طلب کردم ازان، ودر قرآن کریم وارد است ﴿فَاسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا﴾، حضرت موسی وحضرت خضر طعام طلب کردند از اهل آن قریه.

۲- وگاه برای اظهار لائق بودن چیزی می آید به مأخذ، نحو "استَرقَعَ الثَّوبُ" لباس لائق این است که پیوند کرده شود.

۳- وگاه برای یافتن چیزی موصوف به مأخذ می آید، نحو "اِستْكْرَمتُه" من او را موصوف به کرم

Maktaba Tul Ishaat.com

یافتم.

٤- وگاه برای گمان کردن چیزی موصوف به مأخذ می آید، نحو "اِسْتَحسَنتُه" من او را نیک وحسن گمان کردم.

٥- وگاه برای تحوّل وگردیدن چیزی موصوف به مأخذ می آید، نحو "اِسْتَحجرَ الطّین" گلِ سنگ گردید (یعنی سخت شد) واِسْتَنوقَ الجَملُ" جمل (شتر نر) ناقه (شتر ماده) گردید یعنی کلام از جمل به ناقه رسید.

٦- وگاه برای اتخاذ می آید یعنی گردانیدنِ مأخذ ظرف، نحو "اِسْتَوطَنَ القُری" قریه ها را وطن گرفت (قرار داد).

٧- وگاه این باب برای اختصار وعمل به حکایتی می آید، نحو "اِسْتَرجَعَ" إنَّا لله وإنّا إلیه

Maktaba Tul Ishaat.com

راجعون گفت، ورجَّعَ از باب تفعیل نیز به همین معنی می آید.

۸- وگاه مطاوع أفعل واقع می شود، نحو "أقمتُه فَاستقَامَ" او را ایستاد کردم پس او ایستاد شد، مفعول فعل اول در دوم فاعل گردیده است.

۹- وگاه برای موافقت مجرد می آید، که معنای زائد مجرد میداشته باشد، نحو "اسْتَبَانَ" که بمعنای بَانَ است یعنی ظاهر شد ودر قرآن کریم است: ﴿ولتَسْتَبِيْن سبيل المجرمين﴾ تا ظاهر شود راه مجرمان.

۱۰- وگاه موافق أفعَلَ می آید، نحو "اسْتجَابَ" که بمعنای أجَابَ هست یعنی جواب داد، یا دعا را قبول کرد.

۱۱- وگاه بمعنای تَفَعَّلَ می آید، نحو "اسْتكْبرَ

Maktaba Tul Ishaat.com

وتکَبّر" یعنی تکبر وغرور کرد.

۱۲- وگاه بمعنای افْتَعَلَ می آید، نحو "اِسْتَعْصَمَ واِعْتَصَمَ طریق پاکیزه را محکم گرفت.

۱۳- وگاه ابتداءً استعمال کرده می شود بدون لحاظ مجرّد آن که کدام است وچیست؟ نحو "اِسْتَعَانَ" یعنی موی عانه (زیر ناف) را تراشید، ومجرّد این اصلا استعمال نه شده است.

۸- خواص باب انفعال:

۱- خاصهٔ این باب این است که همیشه لازمی می آید.

۲- دیگر خاصیت این باب این است که لازمًا از افعال حسّیه می آید.

۳- اکثر واغلب مطاوعِ فَعَلَ (مجرد) می آید،

Maktaba Tul Ishaat.com

نحو "كَسَرتُه فانْكَسَرَ" آن چیز را شکستم پس او شکست یعنی اثر شکستن را قبول نمود، ومعلوم است که شکستن فعلی حسی است.

٤- وشاذ ونادر موافق فَعِلَ (مجرد) وأفْعَلَ (ماضی باب إفعال) می آید، مثال موافقت فَعِلَ، نحو: "طَفِئَتِ النَّار وانطَفَأَتْ" یعنی آتش گل شد، به عوضِ اینکه مطاوع واقع شود بمعنای مجرد آمده است واین شاذ است، مثال موافقت أفْعَلَ، نحو: "انحَجَزَ" در حجاز داخل شد وأحْجَزَ نیز همین معنی دارد، وبمعنای أحْجَزَ بودن نیز شاذ است.

٥- خاصیت سلبی باب انفعال این است که از هر فعل که در اولش (در مقابل فای آن) لام باشد مثل "لأمَ" باهم آمدن زخم یا راء باشد مثل "رمی" یا واو باشد مثل "وَصَلَ" یا نون باشد مثل "نفی" یا میم

Maktaba Tul Ishaat.com

باشد مثل "مشی" یا حروف لین (واو ساکن ماقبل غیر مضمون ویای ساکن ماقبل غیر مکسور) باشد، باب انفعال ازان نه می آید، چون باب انفعال اکثر برای مطاوعت می آید، ودر مطاوع واقع شدن چنین افعال باب افتعال زیاده مُستعمل است، پس حاجت به انفعال نه می ماند.

امّا امَّازَ که در اصل امماز بود وامَّحی که دراصل امحی بود وبعد از ادغام نون در میم امَّازَ وامَّحی شد این هردو شاذ است.

٦- وگاه مطاوع أفعَلَ می آید، نحو "أغْلَقَتُ البابَ فانغَلَق" من بند کردم دروازه را پس بند شد.

٧- وگاه ابتداءً استعمال می شود به غیر لحاظ مجرد آن نحو "انحجرَ" در سوراخ داخل شد، مجرد این اصلا استعمال نه شده است "وانطَلَقَ" یعنی رفت

Maktaba Tul Ishaat.com

ومجرد این طلاقت است که باین معنی نیامده است بلکه بمعنای کشاده روی است .

۹- خواص باب افعیعال:

۱- یکی اینکه زیاده تر لازمی می آید .

۲- دوم اینکه مبالغه در مفهوم این لازم است، نحو "اعْشَوْشَبَت الأرضُ" زمین دارای گیاه زیاد شد، یعنی علف زیاد در زمین روید .

۳- وگاه بر سبیل ندرت مطاوع فَعَلَ (مجرد) می آید، نحو: "ثَنَیْتُه فاثنونی یعنی پیچانیدم او را پس پیچید، یعنی اثر پیچانیدن را قبول کرد.

٤- وگاه موافق اسْتَفْعَلَ می آید که این هم شاذ است، نحو "احْلَوْلَیْتُه" که بمعنای استحلیته است یعنی من آن چیز را شیرین گمان کردم .

Maktaba Tul Ishaat.com

١٠ و ١١- خواص باب افعلال وافعيلال:

١- این هر دو لازمی می آیند.

٢- ودر مفهوم هر دو مبالغه لازم است.

٣- وغالبًا از لون وعیب می آیند، مثال مبالغه ولون در افعلال، نحو: اِحْمَرَّ خوب سرخ شد، مثال مبالغه ولون در افعیلال نحو: اِحْمَارَّ خوب سرخ شد ودر عیب اِحْوَلَّ خوب کج چشم شد واحوالّ که بمعنای آن است.

١٢- خواص باب افعوّال:

١- بناء این باب را "مُقْتَضَب" می گویند ومُقْتَضب در لغت بمعنای بریده شده است، ودر اصطلاح هر بناء مزید که اصل (مجرد) یا مانند آن

Maktaba Tul Ishaat.com

اصل یافته نه شود آن را مقتضب گویند، وباب افعوّال از همین قسم است.

۲- برای مبالغه می آید، نحو "اِجْلَوَّذَ" خوب تیزی کرد در رفتار (أی أسرع فی السّیر).

۱- خواص فَعْلَلَ (رباعی مجرّد):

۱- این باب برای معانی بسیار استعمال می شود، که ضبط همهٔ آن خیلی مشکل است، بلکه چند مثال آن را برای توضیح اینجا ذکر می کنیم.

(۱) برای اختصار می آید، نحو "بَسْمَلَ" أی قال: بسم الله الرحمن الرحیم (۲) برای الباس یعنی پوشانیدن می آید، نحو "بَرْقَعْتُه" برقعه پوشانیدم او را (۳) برای مطاوعت فعلِ خود می آید، نحو "غَطْرَشَ اللیل بَصَرَه فَغَطْرَشَ" مخفی کرد شب چشمِ او را

Maktaba Tul Ishaat.com

پس مخفی شد.

۲- خاصیت دوم فَعْلَلَ اینکه نیامده است مگر از صحیح ومضاعف، واز مهموز کم آمده است.

۱- خواص تَفَعْلَلَ (ربا عی مزید فیه):

۱- این باب مطاوع فعلل می آید، نحو "سربَلْتُه فتسربَل" من پیراهن پوشانیدم او را پس او پوشید و "دحْرَجْتُه فتَدَحْرَجَ" من به پایان جر کردم او را پس جر شد.

۲- وگاه برای اقتضاب می آید که اصل مجرد نه می داشته باشد، نحو "تَهَبرَسَ الرجل" یعنی خرمان رفت آن مرد.

Maktaba Tul Ishaat.com

٢- خواص باب افعنلال:

١- همیشه لازمی می آید.

٢- ومطاوع فَعْلَلَ نیز می آید، نحو "ثَعْجَرَه فَانْعَنْجَرَ" یعنی ریزانید او را پس ریخت.

٣- وگاه بدون رباعی مجرد می آید، نحو "ابْرَنْشَقَ" یعنی شاد شد.

٣- خواص باب اِفْعِلّال:

١- مطاوع فَعْلَلَ می آید، نحو "طَمْأَنْتُه فاطْمَأَنَّ" اطمینان دادم او را پس مطمئن شد.

٢- وگاه مُقتضب می آید یعنی بدون اصل مجرد، نحو "اِكْفَهَرَّ النجم" روشن شد ستاره، ودر ملحقات رباعی مجرد ورباعی مزید فیه نیز مبالغه می باشد، لیکن ضروری نیست؛ چون بعض اوقات مبالغه اصلا نه می باشد.